

تاثیر نجبا و اشراف پارسی بر اوضاع سیاسی هخامنشیان تا عصر پادشاهی داریوش دوم

مونا محسنی مقدم^۱

چکیده

سلسله هخامنشیان یکی از بزرگترین حکومت‌های دوران باستان بود که مبتنی بر نظام پادشاهی و با محوریت پادشاه مدیریت می‌شد. این سلسله با وجود پادشاهانی مقتدر نظیر کوروش و داریوش، تحت تاثیر عواملی بود که نقشی تعیین‌کننده در امور مختلف از جمله امور سیاسی داشتند. یکی از این متغیرها، طبقه اشراف یا نجبا و اصیل زادگان بودند که پژوهش حاضر نیز به دنبال بررسی نقش این طبقه در تحولات سیاسی حکومت هخامنشیان و تاثیر آنان تا پایان حکومت داریوش دوم است. به این منظور، جستار حاضر با استفاده از روش کتابخانه‌ای و استفاده از رویکرد توصیفی-تحلیلی مبتنی بر منابع دسته اول و پژوهش‌های جدید، به دنبال پاسخگویی به این پرسش و شناخت هرچه بیشتر این طبقه در آن دوران است. نتایج حاصل نشان می‌دهد که: بزرگان پارسی در حوزه سیاسی نقشی چشمگیر و تعیین‌کننده داشتند. آن‌ها از ابتدای شکل‌گیری این سلسله در امور مختلف سیاسی و حکومتی حضوری تعیین‌کننده داشتند؛ اموری مانند تعیین پادشاه و جانشین او، سرنگونی آنان، حضور در شوراها و حتی قیام‌ها علیه قدرت مرکزی. آنان با حمایت از افراد خاندان هخامنشی، نفوذ و تاثیرگذاری ویژه‌ای در دوران حاکمان مختلف این سلسله داشتند؛ به گونه‌ای که کودتای داریوش اول، بدون حمایت و حضور هفت تن از اشراف امکان‌پذیر نبود. هرچند که در مقاطعی حاکمانی نظیر کمبوجیه به دنبال کاهش نفوذ و اثرگذاری آن‌ها بودند اما با مقاومت و مقابله نجبا مواجه شدند.

واژگان کلیدی: هخامنشیان، نجبا، اشراف، پارسیان، اوضاع سیاسی.

^۱ کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان، دانشگاه شهید باهنر کرمان

monamohsenimoghadam@gmail.com

مقدمه

بزرگان و نجبا بخش مهمی از جوامع مختلف عهد باستان را تشکیل می‌دادند که در حوزه‌های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی حکومت نقشی تاثیرگذار داشتند. اشراف، بزرگان، اصیلزادگان و نجبا واژگانی است که به طبقه‌ای از مردم در نظام اجتماعی اطلاق می‌شوند. طبقه‌ای متنفذ که دارای امتیازات برتر در جامعه هستند؛ امتیازاتی که می‌تواند اکتسابی، انتسابی و موروثی باشند. در این مفاهیم، اهمیت دادن به اصالت خون و نژاد و رعایت اصل و نسب از اصول مهم بوده است. اهمیت خون و نژاد و اصل به گونه‌ای بوده که آمیختگی آن را با توده مردم نادرست قلمداد می‌شده است. تاریخچه به وجود آمدن این طبقه اجتماعی به جامعه‌های اولیه برمی‌گردد. زمانی که تساوی نسبی میان افراد جامعه از میان رفته بود. همان‌طور که زندگی صنعتی پیچیده‌تر می‌شد، اشخاص با توان و مهارت کمتر، تحت فرمان افراد نیرومندتر قرار می‌گرفتند و به تدریج عدم برابری قدرت و افراد جامعه را به وجود آورد. این تضاد طبقاتی در جامعه هخامنشیان مانند دیگر جوامع دیده می‌شد که میراث کهن اقوام ایرانی و هندی بود. در واقع نژاده در کنار خویشکاری اجتماعی (ارته، اشه به معنای راستای و نظم) اهمیت بسیاری در میان قبایل هند و ایرانی داشت در برخی از کتیبه‌های هخامنشی، صفاتی مانند amata (شریف، نجیب زاده، اشرافی) و tunuvant (تنومند) برای توصیف «طبقه فرادست» و skauθ (تهی دست، ناتوان) برای توصیف بقیه مردم پارس ذکر شده است. تاریخ هخامنشیان با قدرت‌گیری کوروش پارسی در قرن ششم پیش از میلاد، آغاز می‌شود. زمانی که کوروش با کمک بزرگان قبایل پارسی توانست حکومت مادها در غرب ایران

را شکست دهد و حکومت ن و پای هخامنشی را تاسیس کند. مسئله این پژوهش تحلیلی بر این است که بزرگان پارسی که حضور تاثیرگذار خود را در زمان کوروش داشتند، در دوران‌های بعد به ویژه در عهد داریوش اول نیز توانستند جایگاه تاثیرگذار خود را حفظ کنند یا در نتیجه قدرت گرفتن بیشتر مقام شاه، از نفوذشان در امور سیاسی کاسته شد؟ نوشتار حاضر بر مبنای روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از آثار نویسندگان کلاسیک و پژوهش‌های جدید صورت پذیرفته است. فرضیه مورد نظر این است که اشرف و نجبای پارسی با اتحاد با کوروش توانستند یکی از عوامل پیروزی او بر حکومت ماد و زمینه ساز فتوحات بعدی وی شوند. اما با افزایش قدرت و مشروعیت شاهان هخامنشی به ویژه در عهد کمبوجیه، نفوذ و نقش اشرف و امتیازات آنان تحت تاثیر قدرت شاه قرار می‌گرفت. اما اوج قدرت اشرف پارسی را در کودتای داریوش اول می‌بینیم که وی با کمک هفت تن از بزرگان پارسی توانست قدرت را از فرزندان کوروش بگیرد و خود به تخت شاهی بنشیند.

لازم به ذکر است که پژوهش‌های ارزنده‌ای در این مبحث شکل گرفته است. پیر بریان (۱۳۸۷) در کتاب «شاهنشاهی هخامنشی» پژوهشی جامع در باب تاریخ هخامنشیان ارائه داده است؛ اما با وجود همه جانبه بودن کتاب و اشاراتی که به اشرف و بزرگان هخامنشی داشته، نتوانسته به جزئیات نقش و میزان تاثیر آنان در امور سیاسی بپردازد. لوید-لولین جونز (۱۳۹۴) پژوهشی به نام «شاه و دربار در ایران باستان» به صورت عمومی به بررسی دربار پادشاهان ایران باستان از جوانب مختلف از جمله نحوه جانشینی،

بارعام، مقامات درباری و سلسله مرتب آنان می‌پردازد و در بین نوشته‌های خود اشاراتی هرچند مختصر و ناقص به موضوع مورد نظر ما دارد.

«نقش خاندان‌های کهن در فراز و فرود سلسله‌های ایرانی در دوره ایران باستان» به تلاش محمد تقی ایمان پور و نجم الدین گیلانی (۱۳۸۹) از جمله مقالاتی است که نقش قبایل و خاندان‌های دوران باستان ایران را در حوزه سیاست بررسی کرده است. از آنجا که این کار به صورت مختصر و اجمالی انجام شده است، همچنان ابهامات فراوانی درباره نقش اشراف در دوره هخامنشی به جای می‌گذارد.

بهمن فیروزمندی و علی بهادری (۱۳۹۳) در پژوهش «هفت‌خاندان دوره هخامنشی در مدارک مکتوب و باستان‌شناختی: نمونه گبریا» در باب هفت‌خاندان تاثیرگذار هخامنشی با تاکید بر نقش گبریا یکی از افراد این هفت طوایف است. و همانگونه که مشخص است تنها به بخشی از تاریخ هخامنشی می‌پردازد و همچنان جای تحقیق برای بخش‌های دیگر را خالی می‌گذارد.

«مرزهای قدرت شاهان هخامنشی» نوشته رضا موسوی (۱۳۸۷)؛ مقاله‌ای است که توجه به عوامل محدودکننده و تاثیرگذار بر قدرت شاهان هخامنشی داشته است که نقش خاندان شاهی و اشراف در ذیل آنان قرار می‌گیرد. این عامل در کنار عوامل دیگر قرار می‌گیرد و به صورت عمومی به نقش آنان بر قدرت شاهنشاه که در حوزه سیاست است، می‌پردازد. در این اثر توجهی به صورت خاص به ابهام مورد نظر در همه جوانب نمی‌پردازد.

اشرافیت در ایران باستان و عهد هخامنشی

به طور کلی، اشراف به وضعیت یا جایگاه اجتماعی افراد یا گروه‌ها اشاره دارد که از نظر قدرت، ثروت، تاریخچه خانوادگی یا ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی دارای جایگاه ویژه‌ای هستند. در اجتماعاتی که سلسله مراتبی دارند، اشرافیت معمولاً به لایه‌های برتر و فراتر از سایر طبقات اشاره دارد، و افراد یا خانواده‌های اشرافی به عنوان نخبگان اجتماعی، سیاسی یا فرهنگی معرفی می‌شوند. این اشرافیت ممکن است بر مبنای اصالت تاریخی، تبار، موقعیت اقتصادی، روابط خانوادگی با قدرت‌های حاکمیتی، تعلیم و تربیت یا دیگر عوامل تعیین شوند و معمولاً توجه بیشتری از سوی جامعه به افراد و خانواده‌های اشرافی می‌شود. در اسناد برخی از نقوش و کتیبه‌های زمان هخامنشی، ویژگی‌هایی همچون «باشرافت»، «نجیب زاده»، «اشرافی» و «ثروتمند» به منظور توصیف لایه برتر جامعه، ذکر شده است. در آن دوره، طبقه برتر دارای ویژگی‌ها و معیارهای مشخصی بودند که با آن افراد به این گروه تعلق می‌یافتند. مهم‌ترین ویژگی اصیل‌زادگی در دوره هخامنشی، انتساب به خانواده‌ای بزرگ از پارس بود. مرتبط بودن به خاندان‌های بزرگ از جمله هفت‌خاندان معروف، نقش کلیدی در این موضوع دارد. این گروه نجیب‌زادگان موروثی که در منابع یونانی به «مردمان درگاه» معروف هستند، به دلیل موقعیت خانوادگی و ارتباط خونی با خاندان شاهی نزد شاهان به عنوان مقامات بالای دربار، در خدمت شاه بودند؛ مانند اوتانه که از لحاظ تبار با بلندپایه‌ترین پارسیان برابر بود. یا رئیس قبیله پاسارگاد «اورکسینس» که از بزرگترین پارسیانی بود که در روزهای پایانی هخامنشیان زندگی می‌کرد و نسب خود را به کوروش می‌رساند (بریان، ۱۳۸: ۵۱۸). لولین جونز، (۱۳۹۴: ۹۰).

علاوه بر انتساب خانوادگی، معیار دیگر برای اشرافیت در عصر هخامنشی، میزان عنایت شاه به افراد و نزدیکی آنان به شاه است. در واقع این ویژگی باعث نفوذ افراد قبایل دیگر به دربار شاه بوده است. افرادی که از پارسیان شریف نبوده‌اند و تنها با نشان دادن برتری

سیاسی و لیاقت خود به شاهنشاه، از امتیازات ویژه برخوردار می‌شدند. برخی اصطلاح پارسی «آزاتای» که آن را اصیلزاده یا آزاد معنی کرده‌اند، اینگونه توضیح می‌دهند: «افرادی که دارای خویشاوندی انتسابی بوده و از نزدیکان و مقربان به شاه شمرده می‌شدند.» می‌توان گفت این دو معیار مهم‌ترین اصل برای طبقه بزرگان بوده است (بریان، ۱۳۸۷: ۵۲۰). افرادی که ارتباط نزدیکی با شاه داشتند و از نزدیکان و مشاوران او بودند، در طبقه اشرافی جای داشتند و BRYBIT نام می‌گرفتند (از لحاظ لغوی به معنای پسر دربار یا پسرخانه شاه) که «ویتپوجا» ترجمه آرامی آن است. این واژه نشانگر اعضای افتخاری و برجسته اشراف ایرانی است، و لزوماً به معنای نسبت خونی با شاه نیست. با اینکه این عنوان نشان از از مرتبه بالا افراد بود و نه نسبت خونی با مقام سلطنت، دارندگان آن را شایسته وصلت با دختران شاه و دیگر خویشاوندان مونث دربار می‌کرد (کورت، ۱۳۸۷: ۱۰۵).

در این میان افرادی نیز بودند که از درجات پایین‌تر، به طبقات بزرگان ارتقا یافتند که نشان از انحصاری نبودن این طبقه در عصر هخامنشی دارد. نمونه این سلسله مراتب نزدیکان را گزنفون ضمن توصیف ضیافت‌های کوروش ثبت کرده است؛ «چون مدعوین سر رسیدند کوروش جای هر یک را به مناسبتی تعیین کرد در سمت چپ خویش برگزیده‌ترین یاران، دومی را در سمت راست، سومی را باز در طرف چپ، چهارمی را در دست راست و قس علی‌هذا قرار داد. کوروش معتقد بود که نشان دادن درجه مهر خود و ارزش یاران در ملاعام مفید است» (گزنفون، ۱۳۸۶: ۵۹). هردوت و دیگر مورخان یونانی با استفاده از صفات عالی و رتبه‌بندی افراد متعلق به طبقه اشراف را بررسی می‌کنند؛ ولی با این حال اطلاعات کاملی از این مورد در اختیار ما قرار نمی‌دهند. چیزی که به طور قطع بر ما روشن است موروثی بودن نجیب‌زادگی در این عصر است. میراثی که

شامل افتخار بزرگی مقام و امتیاز در نزد شاه است. برای حفظ این امتیازات اشراف ملزم بودند که لیاقت و برازندگی خود را همیشه به اثبات برسانند.

هفت تن پارسی و خاندان‌های آنان

در نوشته‌های مورخان کلاسیک، به جای اشاره به دسته‌بندی خاندان‌ها، تاکید بیشتر بر اشراف تاثیرگذار و خاندان‌های آنان می‌باشد. قدرتمندترین افراد شناخته‌شده در زمان حکومت هخامنشیان، گروهی از اشراف معروف به هفت تن بودند که خود و نوادگانشان تا انتهای تاریخ این شاهنشاهی، حضوری پررنگ در عرصه‌های مختلف حکومت داشتند. اشراف پارسی همواره برتری خود را با انتساب به خاندان این هفت تن، نشان می‌دادند. بر اساس متن هردوت نام این هفت تن از این قرار است: «اوتانه پسر فرناسپ، گویریاس، اینتفرنس، مگابوزوس، هودارنس، آسپاتینس و داریوش» (هردوت، ۱۳۸۹؛ ۳۸۷-۳۸۶). در حالیکه داریوش اول در کتیبه بیستون ضمن شرح داستان نحوه به حکومت رسیدن خود، نام شش تن همکار خود را اینگونه عنوان می‌کند: «ویدفرنه، پسر وایسپار پارسی، اوتانه پسر سوخرای پارسی، گئوبرواو پسر مردونیه پارسی، ویدرنه پسر بگابیگن پارسی، بگه بوخشه پسر داتووہیا پارسی، اردومنیش پسر وهاوک پارسی» (کنت، ۱۳۹۵: ۴۳۶). روایت کتزیاس از هفت تن متفاوت است؛ وی از «اونافا، ایدرنه، نَوروندابات، باریس، آتافرن و داریوش نام می‌برد» (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۱۵). از این میان تنها نام سه تن با روایات داریوش همخوانی دارد و بقیه اسامی احتمالاً از نام‌ها معمول در دربار اردشیر دوم گرفته شده است که کتزیاس مدت زیادی در آنجا زندگی کرده است (داندامایف، ۱۳۸۱: ۱۴۴).

اوتانه را شاید بتوان مهم‌ترین فرد از هفت‌تن مذکور بدانیم؛ هردوت او را بانی اصلی ایده شورش علیه گئومات/بردیا می‌داند و او بود که دیگر بزرگان پارسی را در جریان نقشه بزرگ خود قرار داد. کاساندان همسر کوروش و مادر کمبوجیه را دختر فرناسپ معرفی می‌کند که فرناسپ پدر اوتانه و از خاندان هخامنشی بوده است. همچنین کمبوجیه با یکی از دختران اوتانه به نام «فایدومه» وصلت کرده بود (هردوت، ۱۳۸۹: ۲۳۳-۲۳۶). و بعد از انتخاب داریوش به پادشاهی، دختر اوتانه با وی ازدواج کرد (هردوت، ۱۳۸۹: ۳۹۸). کتزیاس، همسر خشایارشا را دختر اوتانه می‌داند که داریوش، هیشتاسپ و اردشیر از فرزندان آنان بودند (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۱۸).

گوبریاس یکی از هفت‌تن و از قبیله «پاتیشخوری» بود که طبق گفته هردوت از بلندپایگان پارسی بود که اوتانه به وی اعتماد داشت و او را در جریان قضیه گئومات قرار داد (هردوت، ۱۳۸۹: ۳۸۷). داریوش اول قبل از پادشاهی با دختر گوبریاس ازدواج کرده بود که این نشان‌دهنده پیوند خاندانی میان داریوش و گوبریاس قبل از قدرت‌گیری داریوش است. آرتاباز، بزرگ‌ترین پسر داریوش نتیجه این وصلت بود (هردوت، ۱۳۸۹: ۷۵۳). از سوی دیگر، گوبریاس با خواهر داریوش ازدواج کرده و مردونیه فرزند آنان، از بانفوذترین افراد دوران داریوش و خشایارشا بود (هردوت، ۱۳۸۹: ۷۵۵). هردوت در جای دیگر اشاره می‌کند که مردونیه، پسر گوبریاس با یکی از دختران شاه به نام آرتوزوسترا ازدواج می‌کند (هردوت، ۱۳۸۹: ۶۹۴).

مگابیزوس (بغه بوخشه)، یکی دیگر از هفت‌تن می‌باشد که بعد از اینکه اوتانه به فکر شورش علیه گئومات/بردیا افتاد و این موضوع را با دیگر اشراف مطرح کرد، گوبریاس

این موضوع را به مگابیزوس اطلاع داد(هردوت، ۱۳۸۹: ۳۸۷). مگابیزوس و فرزندانش در دوران هخامنشی از افراد مطرح و قدرتمند بودند. در زمان کوروش، مگابیزوس به عنوان ساتراپ به عربستان اعزام شده بود(گزنفون، ۱۳۸۶: ۲۶۲). همچنین زوپیر فرزند او، از سرداران داریوش اول برای تصرف بابل بود(هردوت، ۱۳۸۹: ۴۲۸). بعد از فتح بابل، داریوش او را فرماندار شهر کرده و مالیات را به او بخشید. به نوشته هردوت در آن زمان در دید داریوش، هیچ پارسی ارزشی بالاتر از زوپیر نداشت. بعدها فرزند زوپیر به نام مگابیزوس فرمانده ایرانیان علیه آتئیان و متحدانش می‌شود(هردوت، ۱۳۸۹: ۴۳۲).

اطلاعات به دست آمده از یکی دیگر از هفت تنان، ویدرنه کم و محدود است. در کتیبه بیستون، داریوش علاوه بر نام بردن از ویدرنه به عنوان یکی از همکارانش در به دست گرفتن قدرت، عنوان می‌کند که وی را مسئول سرکوب شورش فرورتیش در ماد می‌کند(کنت، ۱۳۹۵: ۴۱۳). همچنین در الواح گلی تخت جمشید نام ویدرنه به عنوان ساتراپ ماد در زمان داریوش اول آمده است(بریان، ۱۳۸۷: ۲۰۸). کنزیاس می‌نویسد که اردشیر دوم با پروشات دختر ویدرنه دوم(ایدرنه) و پسر ویدرنه دوم با دختر پادشاه ازدواج کرده بود(کنزیاس، ۱۳۹۰: ۲۳۴). استرابو در ذیل تاریخ ارمنستان، نسب اورنتوس پادشاه ارمنستان را ویدرنه می‌داند که باعث شده عده‌ای بر این عقیده باشند که ویدرنه به عنوان پادشاه، پادشاهی ارمنستان را برای خود و فرزندانش به دست آورده باشد(استرابو، ۱۳۸۲: ۶۰).

گزنفون، اینتافرنس(ویدفرنه) یکی دیگر از هفت تن را فردی خودخواه و بی‌انضباط می‌داند که تصور می‌کرد اگر دستورات کوروش را به تعلل به انجام برساند، در نزد مردم منزلت

بیشتری پیدا می‌کند. در نتیجه، کوروش او را از خدمت در دستگاه شاهی معاف کرد و دیگر با وی هم‌کلام نشد و ماموریتی به او نداد (گزنفون، ۱۳۸۶: ۲۴۴). بر اساس کتیبه بیستون، در دوران شورش‌های ابتدای حکومت داریوش، ایتنافرنس مامور سرکوب شورش بابل شد که موفق به انجام این ماموریت شد و «ارخ» شورشی را اسیر کرده به نزد داریوش آورد (کنت، ۱۳۹۵: ۴۲۵). با این حال وی نتوانست مانند دیگر شش‌تن در نزد داریوش جایگاه خود را حفظ کند. هردوت می‌نویسد هنگامی که شش‌تن توافق کردند که داریوش به عنوان شاه هخامنشی تاجگذاری کند، این امتیاز را از داریوش گرفتند که برای باریابی نزد شاه احتیاجی به اطلاع قبلی نداشته باشند مگر اینکه شاه با یکی از زنانش خلوت کرده باشد. هردوت ادامه می‌دهد که مدت زیادی از پادشاهی داریوش نگذشته بود که ایتنافرنس، خواست از این حق ورود خود استفاده کند ولی نگهبانان به وی اجازه ورود ندادند و گفتند که شاه با یکی از همسران خود است. ایتنافرنس آن را دروغ پنداشته و گوش و بینی نگهبانان را برید. وقتی داریوش از وضع نگهبانان خود باخبر شد، دستور داد که ایتنافرنس و پسران و همه خانواده‌اش را بازداشت کنند و آنان را به مرگ محکوم کرد (هردوت، ۱۳۸۹: ۴۱۱). به این صورت یکی از هفت‌تن بدون اینکه نتیجه تلاش‌های خود را ببیند، اعدام شد و خاندانش نتوانستند در آینده حکومت هخامنشیان نقشی ایفا کنند.

در میان هفت‌تن که برای سرنوشت سیاسی هخامنشیان تصمیم‌گیری کردند، داریوش اول بود که توانست به پادشاهی برسد. سوالی که مطرح می‌شود این است که او و خاندانش چه برتری داشتند که توانستند تا آخر عمر شاهنشاهی، سلطنت را در خاندان خود

انحصاری کنند؟ داریوش در کتیبه بیستون خود و خاندانش را اینگونه معرفی می‌کند: «من داریوش، شاه بزرگ،... پسر ویشتاسپ، نوه ارشام، هخامنشی... پدر من ویشتاسپ، پدر ویشتاسپ ارشام، پدر ارشام آریارمن، پدر آریارمن چیش پیش، پدر چیش پیش هخامنش... از این روی ما هخامنشی خوانده می‌شویم. از دیرباز اصیل بوده‌ایم. از دیرباز دودمان ما شاهان بوده‌اند... هشت نفر از دودمان ما قبلا شاه بوده‌اند؛ من نهمین هستم، ما نه نفر پشت اندر پشت شاه بوده‌ایم» (کنت، ۱۳۹۵: ۴۰۲). هردوت نیاکان داریوش را از زبان خشایارشا اینگونه عنوان می‌کند: «ویشتاسپ، ارشام، آریارمن، چیش پیش، کوروش، کمبوجیه، چیش پیش و هخامنش» (هردوت، ۱۳۸۹: ۷۶۱). ادعای داریوش مبنی بر اینکه هشت تن از پدرانش شاه بوده‌اند، مسئله‌ای است که تردیدهای بسیاری در صحت آن وجود دارد. طبق کتیبه‌ای در شوش (DSf) هنگام به قدرت رسیدن داریوش، ارشامه و ویشتاسپ هنوز زنده بودند (ویسهوفر، ۱۳۸۹: ۱۲۷). اگر سخن داریوش درست باشد اینان به نسبت داریوش مشروعیت بیشتری برای کسب حکومت داشتند. به علاوه داریوش در بخش دیگری از کتیبه بیستون، پدر خود ویشتاسپ را فرمانده نظامی در منطقه پارت معرفی می‌کند که ساتراپ پارت و هیرکانی بوده است و مسئول سرکوب شورش در آن مناطق می‌شود (کنت، ۱۳۹۵: ۴۱۵). داندامایف، ۱۳۸۱: ۱۲۲). هردوت، ویشتاسپ را ساتراپ پارس معرفی می‌کند که مطلب نادرستی است (هردوت، ۱۳۸۹: ۳۸۷). هر دو مطلب، این حقیقت را که ویشتاسپ شاه نبوده را به ما نشان می‌دهند. لازم به ذکر است که تبارشناسی داریوش در کتیبه بیستون، در بین مورخان اعتبار چندانی ندارد و نادرست انگاشته می‌شود. چون در این فهرست نام دو تن از شاهانی که پیش از داریوش حکمرانی می‌کردند یعنی

کوروش و کمبوجیه دوم دیده نمی‌شود. همچنین در اسناد کهن‌تر مانند استوانه کوروش، نام هخامنش ذکر نشده است. بنابراین تنها اشتراک خاندانی داریوش و کوروش و پیوند خونی میان آن‌ها نام چیش‌پش است که هم در استوانه کوروش و هم در کتیبه بیستون داریوش از او یاد شده است (بروسیوس، ۱۳۹۵: ۳۷-۳۸). در نتیجه این‌گونه به نظر می‌رسد که داریوش برای کسب مشروعیت بیشتر و انتساب خود به خاندان شاهی، به شجره‌نامه‌نگاری روی آورد.

از جمله کارهای دیگر داریوش برای مشروعیت بخشیدن به قدرت خود، ازدواج او با آتوسا و آرتیستونه، دختران کوروش و زنان دیگر حرم کمبوجیه و بردیا/گئومات (از جمله پارمیس دختر بردیا) بود. آتوسا دختر بزرگتر کوروش، خشایارشا و سه پسر دیگر برای داریوش به دنیا آورد (هیئتس، ۱۳۸۷: ۱۳۹-۱۴۰). می‌توان نتیجه گرفت که داریوش در تلاش بود خود را به طور مستقیم با خاندان کوروش مرتبط سازد. با این ازدواج‌ها داریوش با شاهان پیشین پیوندهای خویشاوندی برقرار می‌کرد و اینگونه به نظر می‌رسید که قدرت بیشتر به خاندان کوروش تعلق گرفته تا به بیگانه‌ای منتقل شده باشد (بریان، ۱۳۸۷: ۲۰۱).

موضوع قابل بحث دیگر این است که داریوش، قبل از قدرت‌گیری چه موقعیت و جایگاهی در دربار شاهنشاهی هخامنشی داشته است. هردوت برای نخستین بار نام داریوش را در ذیل لشکرکشی کوروش به قلمرو ماساگت‌ها در شرق می‌نویسد: «کوروش در سرزمین ماساگت‌ها به خواب رفت. در خواب پسر بزرگ و یشتاسپ را دید که دو بال بر شانه اوست که یکی بر آسیا و دیگری بر اروپا سایه افکنده است. و یشتاسپ پسر آرشام از خاندان هخامنشی بود و پسر بزرگش داریوش نام داشت که در آن زمان تقریباً بیست

ساله بود و چون هنوز به سن سربازی نرسیده بود در پارس مانده بود.» کوروش بعد از این رویا از توطئه داریوش هراسناک می‌شود و ویشتاسپ را نزد خود فرامی‌خواند و از او می‌خواهد که به پارس رفته و بعد از اینکه کوروش قوم ماساگت‌ها را شکست داد، داریوش را به نزد او ببرد (هردوت، ۱۳۸۹: ۲۰۱). می‌دانیم که بنابر نوشته‌های هردوت، کوروش در جریان نبرد با ماساگت‌ها کشته شد و نتوانست داریوش را ببیند. داریوش در عهد کمبوجیه در ارتش او در مصر، جزو نگهبانان شخصی شاه بوده است (هردوت، ۱۳۸۹: ۴۲۲) می‌توان از گزارش هردوت این برداشت را کرد که داریوش با برکناری پسران کوروش، خواهان گرفتن انتقام پدران خود از او بوده زیرا چیش‌پش سلطنت را پس از خود میان پسرانش کوروش اول و آریارمنه تقسیم کرده بود. ولی در زمان شاه بعدی یعنی کمبوجیه اول این تقسیم نادیده گرفته می‌شود و نیاکان داریوش از قدرت ناکام می‌مانند. می‌توان اینگونه گمان کرد که داریوش از دوری کمبوجیه از ایران و به قدرت رسیدن بردیا استفاده کرده و خواهان برگرداندن قدرت به شاخه خاندان خود بوده است (گریشمن، ۱۳۸۰: ۱۳۲).

در نهایت می‌توان گفت داریوش و خاندانش در دوران حکومت کوروش و کمبوجیه، جایگاه سیاسی برتری نداشته‌اند. ولی اگر ادعای داریوش را درباره نسبت خونی با کوروش به واسطه هخامنش جد بزرگ آنان را بپذیریم، وی یکی از معیارهای اصلی را برای حضور در جرگه اشراف سلطنتی هخامنشی به نسبت دیگر شش‌تن داشته است و اکثریت اشراف پارسی پادشاهی داریوش را به رسمیت شناختند و به او وفادار ماندند.

جایگاه سیاسی اشراف و امتیازات آنان در عهد کوروش هخامنشی

کوروش پارسی، فردی که از میان بزرگان قبایل برخاسته بود، پیروزی‌ها و فتوحات خود را از سال ۵۵۷ قبل از میلاد آغاز کرد. او توانست برای نخستین بار پارسیان را در قدرتی سهیم کند که تا قبل از او، برای آن‌ها وجود نداشت. ابتدا وی خود و قبایل پارس را از زیر یوغ مادها بیرون آورد و قدرتی یکپارچه از پارس و مادها تشکیل داد؛ و این آغاز فتوحات کوروش بود که تا سال آخر زندگانی وی یعنی ۵۳۰ ق.م ادامه داشت. وقایع دوران حکومت کوروش هخامنشی، نشان می‌دهد که نجای پارسی از این زمان نقش کلیدی در امور سیاسی داشتند. از همان ابتدا، کوروش از نیروی اشراف پارسی و مشاوره آنان در امور سیاسی و نظامی بهره برد و به نحوی قبایل پارسی، به یکی از ستون‌های اصلی شاهنشاهی هخامنشی تبدیل شدند. پارسیان همچنان سرگرم به تبعیت درآوردن ملیت‌های گوناگون بودند. کوروش نیز در پی به‌دست آوردن سرزمین‌های بیشتر بود (داندامایف، ۱۳۸۱: ۱۴۰). با این حال کوروش از تقویت موقعیت خاندان خود در داخل غافل نبود.

برخی منابع یونانی مانند هردوت و گزنفون، کوروش را نتیجه ازدواج کمبوجیه اول پارسی با «ماندانا» دختر آستیاگ مادی می‌دانند (گزنفون، ۱۳۸۶: ۶. هردوت، ۱۳۸۹: ۱۵۰). طبق نوشته‌های گزنفون، کوروش کودکی آرامی را نزد خانواده‌اش گذرانده بود و رابطه‌ای محبت‌آمیز با پدر بزرگش، آستیاگ داشت (گزنفون، ۱۳۸۶: ۱۲-۴۲). اما هردوت داستان دیگری را نقل می‌کند. او می‌نویسد که آستیاگ به دلیل خوابی که دیده بوده، دستور قتل فرزند دخترش را صادر می‌کند و این وظیفه را به هارپاگ یکی از نزدیکان خود واگذار

می‌کند که هارپاگ عامدانه از انجام این دستور سرپیچی می‌کند. استیاگ نیز فرزند هارپاگ را به قتل می‌رساند و این‌گونه هارپاگ کینه استیاگ را در دل می‌پروراند (هردوت، ۱۳۸۹: ۱۵۶-۱۵۰).

این داستان مقدمه‌ای برای سقوط استیاگ با همکاری کوروش و هارپاگ شد. طی سالیان بعد، هارپاگ با فرستادن هدایا و نامه، به کوروش نزدیک شد. از سوی دیگر او با دیگر بزرگان ماد نیز تماس گرفت. هارپاگ کوشید آنان را متقاعد کند که به حکومت استیاگ پایان دهند و کوروش را به عنوان رهبر خود برگزید. پس از تدارکات اولیه هارپاگ، او کوروش را در جریان نقشه خود قرار داد. پس از آن، کوروش تصمیم گرفت بزرگان پارس را از این نقشه آگاه کند و آنان را با خود همراه سازد. هردوت یادآور می‌شود که در پارس قبایل متعددی وجود داشت ولی کوروش تعدادی از آنان را به این شورش فراخواند مانند پاسارگادها، مارافی‌ها و ماسپی‌ها. در واقع باقی پارسیان وابسته به این قبایل بودند و کوروش خود از قبیله پاسارگادها بود. کوروش از سران قبایل خواست که در رهبری او را بپذیرند تا زندگی بهتر و آزادی نصیب آنان شود. پارسیان نیز که بعد از مدت‌ها رهبری یافته بودند به درخواست او پاسخ دادند و به او پیوستند. استیاگ هنگامی که خبر شورش پارسیان را شنید، سپاهی را به رهبری هارپاگ برای مقابله با آنان آماده کرد. در نخستین رویارویی‌ها، عده‌ای از مادها به کوروش پیوستند و برخی دیگر یا کشته شدند و یا فرار کردند. در نهایت استیاگ در مقابل کوروش و متحدانش یعنی اشراف پارس و ماد شکست خورد و اینگونه بود که هخامنشیان حکومت خود را بر مادها آغاز کردند (هردوت، ۱۳۸۹: ۱۶۱-۱۵۰). بنابراین اگر روایت هردوت را بپذیریم، حکومت

هخامنشیان قدرت یافتن خود را مدیون اشراف پارسی و مادی بود و بر پایه قدرت آنان شکل گرفته بود. در واقع آن‌ها در آن زمان، به گونه‌ای در قدرت سیاسی کوروش شریک بودند. بنابراین طبیعی بود که در مقابل این شراکت، امتیازات و منافع دریافت کنند.

از نخستین اقدامات کوروش پس از جنگ با آستیاگ مادی، اتحاد قبایل پارسی بود. وی به گسترش سرزمین آنان پرداخت که این کار، تقویت امکانات اشرافیت قبیله‌ای و گسترش حوزه نفوذ آنان را در پی داشت. کوروش علاوه بر قبایل اصلی ساکن پارس، طوایف چادرنشین کرمان، اسه‌گریته-یوتیه و واحدهای دیگر ایرانی را در اتحادیه بزرگ پارسی وارد کرد. البته باید خاطر نشان کرد که قبایل پارسی اصیلی که نجبای کشور از میان آن‌ها برخاسته بودند در این اتحادیه بزرگ، مزایایی داشتند که نسبت به دیگر طوایف، قابل تشخیص بود (یونگ، ۱۳۸۵: ۴۲-۴۳). این سازشی که بین کوروش و اشراف شکل گرفت شرایط و امتیازاتی داشت. گزنفون در کتاب «کوروش‌نامه» به این امتیازات ویژه برای سران قبایل اشاراتی می‌کند. در ضمن گفتگوی کوروش و «کریزانتاس» عنوان می‌کند که کوروش معتقد است که هر کس شایستگی بیشتری ابراز داشته باشد، باید پاداش بهتری دریافت کند و مردان شجاع و رشید سهم بیشتری در افتخار داشته باشند. وی بر این نظر بود که «این موضوع به خصوص در برابر سران قبایل باید مطرح شود تا مورد توجه خاص آنان قرار گیرد و حس رشادت و فداکاری آنان برانگیخته شود و بدانند هرچه دلاوری بیشتری از خودشان نشان دهند، پاداش بهتری دریافت خواهند کرد و در میان اقران سربلندترند. و این تدبیری بس نیکوست تا سران قبایل بدانند و مطمئن باشند که پاداش آنان با افراد و سربازان معمولی برابر نیست» (گزنفون، ۱۳۸۶: ۵۶-۵۵).

بزرگان خواهان حفظ منزلت و امتیازات خاص خود بودند و کوروش به دنبال تایید پادشاهی خود از طرف آنان بود. کمبوجیه پدر کوروش، توافقی میان خود و بزرگان پارس به وجود آورد با این هدف که امتیازات دو طرف در جهت منافع مشترک تامین شود (گزنفون، ۱۳۸۶: ۲۵۹). کمبوجیه حمایت از کوروش را نوعی وظیفه برای اشراف پارسی می‌دانست. زیرا کوروش بوده که آنان را به بزرگی و مکنت رسانده است و آنان در مقابل باید همیشه حامی و فرمانبردار او باشند تا منافع آنان و کوروش تامین شود. همچنین به آنان اخطار می‌دهد که اگر در این مسیر حمایت از کوروش کوتاهی کنند، تمام امتیازاتی که این مدت در اختیار داشته‌اند را از دست خواهند داد. در مقابل اشراف پارسی نیز به اقدامات کوروش و امتیازاتی که برایشان به ارمغان آورده است، آگاه هستند. در سخنرانی دیگری منصوب به یکی از بزرگان پارسی به نام «کریزانتاس» او مقام فعلی و اقتدار خود را مدیون کوروش می‌داند (گزنفون، ۱۳۸۶: ۲۲۸). این گزارشات به خوبی نشان می‌دهد که هم کوروش و هم اشراف پارسی به شرایط خود کاملاً آگاه بودند و می‌دانستند که حیات یکی وابسته به دیگری است. بنابراین هر دو طرف برای حفظ منافع مشترک تلاش می‌کردند و خود را موظف به اطاعت از طرف مقابل می‌دانستند.

امتیازاتی که کوروش به اشراف پارسی اعطا کرده بود شامل موارد بسیاری می‌شد. کوروش معمولاً قبل از تصمیم‌گیری درباره مسائل مهم با اشراف مشورت می‌کرد. همچنین به احتمال زیاد، روسای قبایل بزرگ پارسی که بعدها در عهد داریوش به عنوان هفت‌تن او را یاری می‌دهند، از زمان کوروش از امتیازات خاصه‌ای برخوردار بودند. به عبارتی دیگر، کوروش سعی می‌کرد که اهداف حکومتش در راستای مقاصد اشراف باشد زیرا با کمک

همین اشراف به قدرت رسیده بود و آنان نیز در همین مسیر صاحب ثروت و قدرت شده بودند (ویسهوفر، ۱۳۸۹: ۷۰-۶۹). بعد از ثبات قدرت هخامنشیان، اهداف شاهان و اشراف دیگر همسو نبود و این باعث به وجود آمدن بحران‌ها در دوره‌های شاهان بعدی شد. با این حال نمی‌توان تمامی قبایل پارس را متحد کوروش دانست. هردوت معتقد بود که تنها قبیله پاسارگاد، مارافی و ماسپی به یاری کوروش شتافتند. در نتیجه بقیه قبایل مانند اوتی‌ها و ساگارت‌ها و غیره مجبور به پرداخت مالیات حتی در عهد داریوش بودند (داندامایف، ۱۳۹۵: ۲۷۰-۲۶۹).

با توجه به نقش بزرگان پارسی در قدرت گرفتن کوروش و تاسیس حکومت، آنان در مدیریت بخش‌های مختلف شاهنشاهی در سال‌های نخستین نقش عمده‌ای ایفا می‌کردند. در کنار اشراف پارسی که پاداش خود در همراهی کردن کوروش را با دریافت مقام و منصب دریافت کردند، حاکمان مناطق فتح شده که با کوروش همراهی کردند در مقام خود ابقا شدند. اعتماد و خوش بینی کوروش به حاکمان بومی و اعطای قدرت زیاد به اشراف پارسی مقدمات شورش‌ها و بی‌نظمی‌های دوران‌های بعد شد.

جایگاه اشراف در عهد کمبوجیه و بردیا

کمبوجیه فرزند بزرگ کوروش، بعد از مرگ کوروش، به جای پدر در سال ۵۳۰ قبل از میلاد به تخت نشست. کمبوجیه در مقابل اشراف سیاستی متفاوت با کوروش داشت. برتری و قدرت طبقه برتر پارسی، در عهد کمبوجیه دستخوش تغییراتی شد. اشراف پارسی در عهد کوروش از اختیارات و امتیازات گسترده‌ای برخوردار بودند ولی با آغاز

پادشاهی کمبوجیه و تلاش وی در راستای تقویت قدرت مرکزی و استقلال بیشتر بافت اجتماعی از مناسبات عشیره‌ای، این اختیارات محدود شدند (داندامایف، ۱۳۸۱: ۱۴۷).

مهم‌ترین منبع ما درباره وقایع عهد کمبوجیه، تاریخ هردوت است که جنایات‌های بسیاری را به او نسبت می‌دهد. هردوت پس از شرح وقایع لشکرکشی کمبوجیه به مصر و فتح آن سرزمین، از جنونی که به کمبوجیه مسلط شده بود می‌نویسد؛ جنونی که باعث جنایات بسیاری تحت فرمان وی شد. یکی از این جنایات، کشتن برادر خود «اسمردیس/بردیا» بوده که بعد از آن به سراغ پارسیان رفت. او دستور می‌دهد که دوازده‌تن از اشراف پارسی را بی‌دلیل زنده‌به‌گور کنند. همچنین در ادامه این جنون، بسیاری از ایرانیان، دوستان و متحدان خود را آزار داد (هردوت، ۱۳۸۹: ۳۶۹-۳۶۴). همچنین کمبوجیه به شکلی فجیع پدر اوتانس (یکی از هفت شورش‌ی علیه بردیا) یعنی سیسامنس را که یکی از قضات پارسی بود، به جرم رشوه‌گیری و دادن حکمی ناعادلانه به قتل رساند (هردوت، ۱۳۸۹: ۶۰۹).

به گفته هردوت، اسمردیس/بردیا در زمان حکومت کمبوجیه، حاکم ایالات آسیای مرکزی بود. در همان ایام، کمبوجیه در خواب دیده بود که اسمردیس به جای او بر تخت می‌نشیند. در نتیجه به ماموری دستور داد که به شوش رفته و برادرش را بکشد (هردوت، ۱۳۸۹: ۳۶۵). اما مدتی بعد، هنگامی که شاه در مصر اقامت داشت، باخبر شد که یک مغ اهل ماد که شباهت بسیاری به اسمردیس داشته، جای او به تخت شاهی نشسته و چون مردم از مرگ اسمردیس باخبر نبودند حکومت او را به عنوان پسر کوروش پذیرفته بودند. کمبوجیه که از این خبر آشفته شده بود، در مسیر بازگشت به ایران زخمی برداشته و از دنیا رفت (هردوت، ۱۳۸۹: ۳۸۳-۳۸۱).

هردوت حتی هنگام ثبت وقایع مرگ کمبوجیه به عدم اعتماد میان اشراف و شاه اشاره می‌کند. کمبوجیه هنگامی که با مرگ فاصله‌ای نداشت اشراف پارسی را احضار کرد و داستان کشتن برادر خود اسمردیس/بردیا را برای آنان می‌گوید و اعلام می‌کند فردی که به نام برادرش حکومت را به دست گرفته مغی مادی است. از آنان می‌خواهد که حکومت او را نپذیرند و بعد از مرگ وی اجازه ندهند قدرت به مادها بازگردد. با این حال پارسیان نتوانستند سخنان او را باور کنند زیرا فکر می‌کردند کمبوجیه به دلیل نفرتی که به برادر خود دارد او را مغی مادی معرفی می‌کند که پارسیان از او اطاعت نکنند. آنان مطمئن بودند فردی که بر تخت نشسته همان اسمردیس/بردیا، پسر کوروش است (هردوت، ۱۳۸۹: ۳۸۵). با بررسی منابع کلاسیک می‌توان به این توضیح رسید که، با توجه به اینکه بیشتر اقدامات شدید کمبوجیه متوجه اشراف و بزرگان پارسی بود، می‌توان گفت آنان بودند که از وضعیت موجود در عهد کمبوجیه ناراضی بودند و نمی‌خواستند که باز این شرایط نامساعد برای آنان تکرار شود. درست است که قدرت شاه و اشراف در دوره کوروش به هم وابسته بود، ولی نفوذ این بزرگان می‌توانست سلطه و اقتدار شاه را محدود کند.

جانشین کوروش که از مرحله ابتدایی شکل‌گیری حکومت هخامنشی عبور کرده بود، لازم می‌دید برای اداره بهتر سرزمین‌های فتح‌شده قدرت مرکزی را افزایش دهد. لازمه این کار کاهش محدوده قدرت بزرگان بود. اینگونه کمبوجیه می‌توانست با تحکیم قدرت و سلطه خود در این سرزمین پهناور، آنان را بهتر مدیریت کرده و از بروز شورش‌ها جلوگیری کند. این مسئله باعث نارضایتی اشراف می‌شد زیرا دست آنان از منافع

سرزمین‌های فتح‌شده کوتاه می‌شد(داندامایف، ۱۳۹۵، ۲۲۶). همچنین کمبوجیه خواهان ادامه دادن سیاست کوروش یعنی اعطای خودمختاری به امرای محلی سرزمین‌های تحت سلطه بود. به همین منظور او به احتمال زیاد در مصر و بابل تمامی دیوان سالاران را در اختیار افراد بومی قرار داد. نمونه آن بابل بود که در عهد کمبوجیه تمامی دیوان سالاری تقریباً در اختیار بومیان بود. برای اشراف که در عهد کوروش املاک بسیاری به دست آورده بودند، مشاغل بلندپایه را در اختیار داشتند و غنایم بسیاری در جریان لشکرکشی‌ها به دست آورده بودند، تمامی این تغییرات غیرقابل تحمل بود(ویسهوفر، ۱۳۸۹: ۷۱). از اینجا بود که اختلافات میان شاه و طبقه ممتاز شروع شد. اشراف از امتیازات مرتبط با قدرت مرکزی محروم شدند. در کنار آن، اقتدارشان در مناطق تازه فتح‌شده نیز مورد تهدید قرار گرفت. شاه و اشراف دیگر منافع مشترکی نداشتند که به خاطر آن از طرف مقابل اطاعت کنند. بنابراین کمبوجیه دست به اقدامات شدیدی علیه اشراف زد و در راستای محدود کردن حوزه قدرت آنان اقداماتی انجام داد. در مقابل، اشراف انتقام خود را از کمبوجیه گرفتند. هردوت عمده اطلاعات خود را از نماینده اشراف «زوپیر» دریافت می‌کرد. در نتیجه اخباری که به او رسیده از سوی دشمنانی است که هدفی جز خراب کردن چهره کمبوجیه نداشتند(داندامایف، ۱۳۹۵: ۲۲۸-۲۲۷). چهره مستبدی که از کمبوجیه ارائه شده در نتیجه اعمال او علیه بزرگان است زیرا او خواهان تمرکز قدرت در دست شاه بود. نمی‌توان به قطعیت گفت که مجازاتی که کمبوجیه علیه بزرگان روا داشته به همان شدتی بوده که هردوت توصیف کرده است.

دوران حکومت کمبوجیه با مرگ وی تمام می‌شود و فردی که از نظر هردوت یک مغ ماد شورشی بوده، حکومت را به دست می‌گیرد. این مغ (یا به عبارتی همان بردیا پسر کوروش) بعد از مرگ کمبوجیه به مدت هفت ماه بر ایران حکومت می‌کند و در این مدت بزرگواری‌هایی را نسبت به مردم نشان داد. او اهالی ایالات را تا سه سال از خدمت سربازی و پرداخت مالیات معاف کرده بود. او به مقداری به مردم توجه داشت که هنگامی که از سلطنت برکنار شد سراسر آسیا به جز پارس اندوهگین شدند (هردوت، ۱۳۸۹: ۳۸۵). این متن باعث این تفکر در میان محققان شده است که اسمردیس مادی، برخلاف کمبوجیه توانسته بود نظر پارسیان و بزرگان را به خود جلب کند. اما داریوش در کتیبه بیستون خلاف این موضوع را بازگو می‌کند. در این کتیبه شرح سلطنت مغ شورشی به این شکل ثبت شده است که گئومات فردی دروغگو بوده که خود را به جای بردیا معرفی کرده است و چنان به مردم دروغ گفته است که مردم پارس و ماد و سایر کشورها علیه او بودند (کنت، ۱۳۹۵؛ ۴۰۴-۴۰۳).

در این میان مهم‌ترین سوالی که پیش می‌آید این است که رویکرد بردیا نسبت به اشراف پارسی چه بوده است؟ هردوت می‌نویسد هنگامی که اوتانه یکی از هفت تن شورشی، در شورای انتخاب فرمانروای بعد از گئومات خطاب به دیگر همدستان خود، از دوران حکومتی وی اینگونه یاد می‌کند: «...شما گواه غرور و خودپسندی این مغ بودید» (هردوت، ۱۳۸۹: ۳۹۳). این سخن سرنخی است از نحوه برخورد بردیا با اشراف پارسی که این هفت تن از میان آنان برخواسته بودند. همچنین هردوت به این نکته نیز اشاره می‌کند که مغ شورشی هنگامی که حاکم بوده است، به دیگران اجازه ورود به دربار و دیدار او را

نمی‌داده است (کنت، ۱۳۹۵: ۳۸۳). با این حال داریوش، اقدامات گئومات را محکوم می‌کند و افتخار می‌کند که خرابی‌هایی که مغ به وجود آورده بود را بازسازی کرده و حق را به مردم بازگردانده است: «داریوش شاه گوید: شاهی را که از تخمه ما برداشته شده بود آن را من برپا کردم. من آن را در جایش استوار کردم... من پرستشگاه‌هایی را که گئومات مغ ویران کرده بود مرمت کردم. به مردم چراگاه‌ها و رمه‌ها و غلامان و خانه‌هایی را که گئومات مغ ستانده بود بازگرداندم... به خواست اهورامزدا من این را کردم. من کوشیدم تا خاندان ما را در جایش استوار نمایم چنانکه پیش از این بود. آنطور من کوشیدم به خواست اهورامزدا تا گئومات مغ خاندان ما را بر ندارد» (شارپ، ۱۳۸۴: ۳۹). نمی‌توان از گروهی که داریوش از آنان سخن گفته چشم‌پوشی کرد؛ اینکه چه گروهی در عهد بردیا آسیب دیده است. داریوش در کتیبه از واژه پارسی «کاره» استفاده کرده است. واژه‌ای که به معنای مردم یا سپاه است و می‌توان آن را به اشرافیانی که اغلب جنگاور هستند، نسبت داد. در ابتدا اینگونه به نظر می‌رسد که سیاست بردیا متوجه اشرافی بوده که صاحب زمین‌های کشاورزی و گله‌های بسیاری بودند و روستاییان وابسته به آن در آن‌ها کار می‌کردند به علاوه می‌توان پرستشگاه‌های ویران شده را همان پرستشگاه‌های طایفه‌ای در نظر گرفت که مخصوص اشراف بوده‌اند. این فرضیه بر این اتکا دارد که بردیا قصد داشته از نیروی روستاییان ساده در جهت محدود کردن قدرت اقتصادی اشراف، استفاده کند. باور کردن این فرضیه دشوار به نظر می‌رسد زیرا بردیا که خواهان تصرف حکومت بود، به حمایت اشراف احتیاج داشته است. این کار برای او دور از منطقی بود که اشراف را هنگامی که قدرتش در خطر بود، علیه خود کرده باشد. به همین دلیل است که هردوت

می‌گوید هنگام مرگ مغ، تمام آسیا به جز پارس سوگوار شدند. (بریان، ۱۳۸۷: ۱۶۱-۱۵۹).

هرچند برخی مانند محقق روسی استرووه، بر این باورند که معافیت مردم از مالیات‌ها و خدمت سربازی، یک نمایشِ عوام‌فریبانه برای همراه کردن مردم با خود بوده است، اما داندامایف این نظر را رد می‌کند. او معتقد است که در اواخر دوران حکومت کمبوجیه، تسلط و اقتدار حکومت مرکزی بر کشورهای تابعه ضعیف شده بود. به همین دلیل این معافیت‌ها صادر می‌شود تا رضایت ایالات را جلب کند. همچنین معافیت از مالیات رسمی نبود که در تاریخ دوران هخامنشیان بی‌سابقه باشد. هردوت به این نکته اشاره می‌کند که شاهان هخامنشی در ابتدای حکومت مالیات‌ها را می‌بخشیدند (هردوت، ۱۳۸۹: ۷۰۱). بنابراین بردیا کاری تازه در جهت جلب نظر مردم انجام نداده بود. به علاوه در کتیبه بیستون نیز اشاره شده که در پارس از حکومت بردیا استقبال شده است (داندامایف، ۱۳۸۱: ۱۳۴-۱۴۷).

با بررسی نظرات مختلف درباره نحوه حکومت بردیا و ارتباط او با اشراف، می‌توان به این نتیجه رسید که سیاست‌های او متوجه قشر خاص جامعه یعنی اشراف بوده است. در واقع نمی‌توان بین هدف‌های کمبوجیه و بردیا علیه این طبقه، تفاوت چندانی قائل شد. مقابله بردیا با اشراف را نمی‌توان با دلایل اجتماعی سنجید؛ تلاش‌های او در جهت حمایت مردم عادی و کشاورزان در مقابل اشراف نبوده است بلکه همانند کمبوجیه در جهت تقویت قدرت شاهنشاه و کاهش سلطه و دخالت اشراف در امور پادشاه بوده است. این را به وضوح در نوشته‌های هردوت می‌توان دید که چگونه او تانه به رهبری از اشراف،

از سیاست‌های بردیا ناراضی بوده است. همچنین اشاره داریوش به زمین‌هایی که بردیا مصادره کرده بود نشانه دیگری از دلایل نارضایتی اشراف است. تاکید هردوت بر نبود سوگواری در پارس بعد از مرگ بردیا نیز حاکی از همین دشمنی میان او و بزرگان پارسی است. همانطور که حکومت هخامنشی در طول زمان قدرتمندتر میشد، اشراف و بزرگان نیز از این وضعیت بیشتر سودمند می‌شدند و این برابر بود با حاکمیت بیشتر آنان بر حوزه سیاست و این موضوع زنگ خطری برای حاکمیت پادشاه بود. به همین دلیل ارتباط خصمانه شاه و اشراف در عهد کمبوجیه و بردیا آغاز شد و این موضوع انتقام اشراف را در پی داشت. آنان تصمیم گرفتند که خود وارد عمل شوند و تسلط خود را بر قدرت شاه پس گیرند. هفت‌تن شورش به دور هم جمع می‌شوند و قدرت را به فردی انتقال می‌دهند که از نظر آنان حامی طبقه ممتاز است.

نقش و عملکرد اشراف و بزرگان در بحران‌ها و اوضاع سیاسی عصر داریوش اول

پس از به قدرت رسیدن گئومات/بردیا، اوتانه پسر فرناسپ که از پارسیان والارته بود، اولین فردی بود که به پادشاه یا همان مغ بدگمان شد. زیرا شاه از کاخ خارج نمیشد و هیچ کدام از پارسیان را در دربار نمی‌پذیرفت. در نتیجه اوتانه، با کمک دخترش که یکی از همسران شاه بود، توانست به راز مغ پی ببرد. اوتانه این راز را با تعداد دیگری از بزرگان پارسی در میان گذاشت. ابتدا او این موضوع را به «آسپاتینس» (اردومنش) و

«گوبریاس» گفت زیرا به آنان اعتماد کامل داشت. سپس سه نفر تصمیم گرفتند این راز را به قابل اعتمادترین پارسی که می‌شناسند بازگو کنند. اوتانه به ویدفرنه (ایتافرنس)، گوبریاس به «مگابیزوس» (بگه بوخشه) و اسپاتیناس به «هودارنس» (ویدرن) خبر داد. داریوش پسر ویشتاسپ که به شوش آمده بود آخرین نفری بود که از این راز باخبر شد و به شش نفر دیگر پیوست. این هفت نفر در شورایی گرد هم آمدند و سوگند وفاداری به یکدیگر یاد کردند. در این جلسه داریوش نقشه خود را برای ورود به کاخ شاه مطرح کرد؛ به این گونه که نگهبانان کاخ جرات مقابله و بی‌احترامی به آن هفت تن را نداشت زیرا آنان از بزرگان پارسی بودند. در نهایت این بزرگان راهی کاخ شاه شدند تا نقشه خود را عملی کنند. وقتی به کاخ رسیدند مانند پیش‌بینی داریوش، نگهبانان جلوی ورود آنان را نگرفتند. اما داخل کاخ خواجگانی که ماموریت رساندن پیام به شاه بودند، جلوی آنان را گرفتند اما توسط این هفت نفر به قتل رسیدند. مغان دیگری نیز به مقابله با آنان پرداختند که در این درگیری اسپاتینس و ایتافرنس زخمی شدند. در نهایت، داریوش و گوبریاس به داخل مقر شاه رفته و داریوش با خنجرش، مغ را از پای درآورد. اینگونه بود که حکومت مغ به پایان رسید و شورای هفت تن برای انتخاب نوع حکومت صورت گرفت (هردوت، ۱۳۸۹: ۳۹۲-۳۸۶).

همه منابع بر این عقیده هستند که جانشین کمبوجیه، توسط گروهی از اشراف پارسی برکنار شده است. منبع مهم دیگر درباره این رخداد، کتیبه بیستون است که در آن داریوش خود را عامل اصلی قتل و برکناری گئومات یا همان مغ معرفی می‌کند. «مردی نبود، نه پارسی نه مادی نه از دودمان ما، کسی که آن گئوماتای مغ را از شهریاری محروم کند... پس

آنگاه من کمک اهورامزدا را طلب کردم، اهورامزدا مرا یاری رساند. از ماه باگ یادی ۱۰ روز سپری شده بود. آنگاه من با تعدادی از مردان آن گنوماتای مغ و آنان را که برجسته‌ترین مردان پیرو او بودند، کشتم... شهرداری را از او گرفتم. اهورامزدا شهرداری را به من ارزانی داشت.» او نام همکاران خود را به این ترتیب عنوان می‌کند: ویدفرنه (ایتنافرنس)، اوتانه، گوبرووه، ویدرنه، بگه بوخشه و اردومنش (کنت، ۱۳۹۵: ۴۰۳-۴۰۴ و ۴۳۶). همان‌طور که ذکر شد، هردوت طراح اصلی این توطئه را اوتانه معرفی می‌کند و داریوش هنگامی که باقی افراد به این گروه پیوسته بودند، از نقشه آنان آگاه شد. آشیل رهبر این قیام را ایتنافرنس معرفی می‌کند که از دید او مردی شریف بوده است (آیسخولوس به نقل از آشیل، ۱۳۵۶: ۴۱). «یوستین» تنها اوتانه و گوبریاس را در این شورش فعال می‌داند و توجهی به نقش داریوش ندارد (ویسهوفر به نقل از یوستین، ۱۳۸۹: ۱۲۳).

رویداد جالبی که بعد از قتل جانشین کمبوجیه صورت گرفت و هردوت درباره آن نوشته است، گردهمایی هفت‌تن برای انتخاب نوع فرمانروایی بود. پنج روز پس از قتل مغ، این هفت‌نفر برای رایزنی دور هم جمع شدند. اوتانه معتقد بود که انتخاب یک نفر به عنوان قدرت مطلقه مانند گذشته امری اشتباه است زیرا شاهان قبلی مانند کمبوجیه و مغ شورش، نشان دادند که تجمع قدرت در دست یک نفر باعث ظلم و زیاده روی آنان می‌شود. بنابراین بهتر است که حکومت را به دست مردم بسپارند. مگابیزوس به یک نظام اولیگارش (حکومت چند فرمانروا) رأی داد. او همانند اوتانه با خودکامگی شاهان مخالف بود ولی اعتقادی به حکومت مردمی نیز نداشت؛ زیرا توده مردم توانایی و قابلیت اداره

کردن کشور را ندارند. در نتیجه باید از میان شهروندان، افراد نخبه را برای حکومت برگزید. در این میان داریوش بر این عقیده بود که در میان همه این نظام‌ها، حکومت پادشاهی بر آنان برتری دارد. یک فرد می‌تواند به خوبی از منافع عمومی دفاع کند و در مقابل دشمن از مردم دفاع کند. در نهایت چهارتن دیگر، نظر داریوش را پذیرفتند و اوتانه که پیشنهادش رد شده بود عنوان کرد که حاضر نیست در رقابت شاهی شرکت کند. او نه خواهان فرمانداری است نه فرمانبرداری بنابراین از مقام شاهی می‌گذرد به این شرط که خود و فرزندانش در آینده از شاه منتخب ملزم به فرمانبرداری نباشند. باقی افراد این شرط را پذیرفتند و در همین جلسه، امتیازات ویژه برای آنان تعیین شد. برای انتخاب شاه از میان شش تن دیگر، قرار شد که در روز بعد با طلوع آفتاب به خارج از شهر رفته و اسب هرکس که شیهه کشید به پادشاهی انتخاب شود. در این میان داریوش با حيله‌ای از طرف مهتر خود به نام «اویبارس» موفق شد که به این مقام برسد (هردوت، ۱۳۸۹: ۳۹۳-۳۹۷).

اگر به نوشته‌های هر دوت درباره وجود چنین شورایی اعتماد کنیم، باید به پیشنهاد تشکیل نظام اولیگارشی با دقت بیشتری نگاه کنیم. اشراف پارسی که از تقابل شاهان با خود به تنگ آمده بودند، خواهان شکل‌گیری حکومتی بودند که مدافع منافع آنان باشد. پیشنهاد شکل‌گیری نظام اولیگارشی، بیشتر نشان‌دهنده خواست اشراف برای احیای نظام عشیره‌ای سنتی بوده است که در آن روابط عشیره‌ای در جامعه محور بوده و کنترل را به دست داشته باشد. با این حال بیشتر محققان امروزه، وجود چنین جلسه‌ای در ایران باستان را دور از ذهن می‌دانند. آنان این مباحث را برگرفته از تفکرات یونانیان هم‌عصر هر دوت

می‌دانند که تنها برای یک خواننده یونانی تنظیم شده است. با این حال هستند افرادی مانند استرووه و دیاکنف که معتقدند این گزارش هردوت از یک منبع پارسی بوده است (داندامایف، ۱۳۸۱، ۱۴۷).

انتقال قدرت از فرزندان کوروش به شاخه‌ای دیگر یعنی داریوش و فرزندان، یکی از بحران‌های مهم هخامنشیان بود. قیامی که منجر به این انتقال قدرت شد، ماهیتی اشرافی داشت و افراد سهم در آن با نیت سهم بودن بیشتر در قدرت سیاسی به این امر دست زدند. اشرافیت قبیله‌ای که از زمان کوروش خواهان سهم خود در حکومت بود، تحمل محدودیت‌ها و دشمنی‌های فرزندان کوروش را نداشت برای همین فردی را از میان خود برگزیدند که همیشه منافع آنان را تامین کند. انتخاب داریوش امتیازاتی را برای شش‌تن پارسی و فرزندان‌شان فراهم کرد که تا پایان عصر هخامنشی از آن بهره‌مند بودند. از این تاریخ به بعد اشراف از قدرت و امتیازات زیادی برخوردار بودند؛ آنان که با کمک داریوش شاه قبلی را به قتل رسانده بودند، این قدرت را داشتند که در صورت ناسازگاری شاه بعدی، او را نیز برکنار کنند. اما همیشه شرایط به کام آنان نبود و قدرت شاهان می‌توانست شرایط آنان را متحول کند.

جایگاه و امتیازات اشراف در عهد داریوش اول

داریوش با توافق و هماهنگی اشراف به پادشاهی رسید ولی مردم ایالات مختلف نتوانستند به راحتی او را بپذیرند؛ در نتیجه شورش‌های نواحی مختلف شاهنشاهی آغاز شد.

داریوش در کتیبه بیستون این شورش‌ها را به صورت کامل شرح داده است و از بزرگان پارسی به ویژه همکاران خود در قتل گئومات، به عنوان سرداران حامی خود یاد کرده است. حضور اشراف در کنار شاه منتخب، نشان دهنده این است که داریوش موفق شده حمایت بسیاری از نجیب زادگان پارسی و ارتش‌های تحت فرمان آنان را جلب کند (کورت، ۱۳۸۷، ۵۵). در منابع همواره از داریوش تمجید شده است، به گونه‌ای که آشیل برای داریوش جنبه خدایی در نظر می‌گیرد و افلاطون به تحسین و تمجید او می‌پردازد (داندامایف، ۱۳۹۵: ۳۰۲-۳۰۱). در واقع داریوش به دلیل بازگرداندن امتیازات اشراف قبیله‌ای، مورد تحسین آنان قرار گرفته است. البته نمی‌توان گفت که داریوش آزادی کامل را برای آنان به ارمغان آورده بود و به تمامی تعهدات خود به اشراف به صورت کامل پایبند مانده بود. او متعهد شده بود که با خانواده‌های بزرگان وصلت کند و طبق گفته هردوت او «آتوسا» و «آرتیس تونه» دختران کوروش، پاریس دختر اسمردیس (بردیا) و دختر اوتانه را به همسری گرفت (هردوت، ۱۳۸۹: ۳۹۸). نکته مهم این است که نمی‌توان ازدواج داریوش با دختر اوتانه را امتیاز بزرگی از جانب شاه دانست زیرا رسم بر این بود که شاه جدید با همسران شاه قبلی وصلت کند به همین دلیل دختر اوتانه را که از همسران کمبوجیه و بردیا محسوب می‌شد به همسری خود درآورد. همانطور که پیش‌تر اشاره شد، تلاش داریوش بیشتر برای پیوند با خاندان کوروش و قوی‌تر کردن پیوند خود با او برای مشروعیت بیشتر سلطنت خود بود تا احیای اشرافیت (بریان، ۱۳۸۷: ۲۰۲-۲۰۱).

با وجود این شرایط، هفت‌تن و فرزندان آن‌ها در جامعه متمایز بودند و از جایگاه خاصی برخوردار بودند. مورخان کلاسیک همواره هنگام معرفی بزرگان هخامنشی و اقدامات آنان، از اتصال آنان به یکی از هفت‌تن مشهور اشاره می‌کنند. گویا این افتخار تا پایان عمر حکومت هخامنشی با فرزندان و نوادگان آنان بود و آنان نیز به خوبی از این جایگاه نهایت استفاده را می‌کردند و نجبای پارسی در عهد داریوش و بعد از او، تا حدی زیادی مسلط به اوضاع بودند. داریوش در جهت بازگرداندن امتیازات اشراف قبیله‌ای تلاش خود را کرد و حمایت عموم اشراف را جذب کرد. افلاطون اشاره می‌کند که داریوش شاهنشاهی خود را به هفت‌قسمت و بین همدستان خود تقسیم کرد. درست است که این اطلاعات درست نیستند ولی می‌توانند نشان‌دهنده این باشند که شش‌تن و اشراف پارسی چه جایگاه ویژه‌ای در این عصر داشته‌اند. از سوی دیگر بر اساس نوشته‌های داریوش در کتیبه‌ها (مانند DN-Rb و DSe)، می‌توان این تحلیل را داشته باشیم که داریوش در عین حمایت از نفوذ و ثروت اشراف در مقابل تجاوز مردم، حامی مردم در مقابل سوءرفتارهای اشراف نیز بوده است. او بر این نکته در کتیبه‌ها تاکید می‌کند که هدف او این است که «دیگر کسی نتواند دیگری را مورد تجاوز قرار دهد و هرکس در مقام خود در امان باشد و قانون را محترم را بشمارد و فرد نیرومند و توانا نتواند افراد ضعیف و ناتوان را مورد آزار قرار دهد» (داندامایف، ۱۳۸۱: ۱۷۱-۱۷۲. یونگ، ۱۳۸۵: ۶۴. داندامایف، ۱۳۹۵: ۳۰۳-۳۰۲).

ولی داریوش تا پایان حکومت خود به باقی امتیازات پایبند نماند و خیلی زود یکی از شش‌تن پارسی همکار خود را از میان برداشت. داستان قتل اینتافرنس توسط داریوش را

نیز هردوت در کتاب خود نقل کرده است: مدت زیادی از پادشاهی داریوش نگذشته بود که اینتافرנס به کاخ شاهی آمد و خواست برای طرح مسئله‌ای، شاه را ملاقات کند. طبق توافقی که میان هفت تن صورت گرفته بود، هر کدام از آنان می‌توانستند بدون کسب اجازه وارد کاخ شاه شوند مگر اینکه شاه با یکی از همسران خود باشد. اینتافرנס خواهان استفاده از این امتیاز خود بود ولی نگهبانان کاخ اجازه ورود به او را ندادند و مدعی شدند که شاه با یکی از همسران خود است. اینتافرנס که این موضوع را دروغ پنداشته نگهبانان را مجازات کرده و گوش و بینی نگهبانان را قطع کرد و نگهبانان نیز وضعیت خود را به داریوش گزارش دادند. در نتیجه این نافرمانی، داریوش دستور داد که اینتافرנס و همه پسران خانواده‌اش را بازداشت کنند و به قتل برسانند (هردوت، ۱۳۸۹: ۴۱۲-۴۱۲). مرگ اینتافرנס را نمی‌توان تنها نتیجه رعایت نکردن آداب و رسوم دانست؛ احتمالاً او که مردی جاه‌طلب بوده، حاضر نبود از مقام سلطنت چشم‌پوشی کند و این موضوع باعث می‌شد که برای داریوش بسیار خطرناک باشد. نکته دیگر این است که اینتافرנס در سرکوب شورش‌های سال ۵۲۱ ق.م حضور پررنگی داشته و نمی‌توان به گفته هردوت مبنی بر قتل او در روزهای آغازین حکومت داریوش اعتماد کرد. «استرووه» محقق روسی حدس می‌زند که مگابیزوس هم با حکومت داریوش مخالف بوده و مبارزاتی علیه او داشته است (داندامایف به نقل از استرووه، ۱۳۹۵: ۲۴۷-۲۴۶). بعد از این وقایع، فاصله شش تن از داریوش تا حدی بیشتر می‌شود. این انتظار می‌رفت که بعد از آغاز پادشاهی داریوش، این گروه هفت تن در اکثر موارد مورد مشورت شاه قرار بگیرند اما اینگونه به نظر نمی‌رسد. داریوش این افراد را بنده خود می‌خواند که نشان از برتری همیشگی شاه

بر مقام آنان بوده است. شاید بتوان گفت که امتیازاتی که داریوش در ابتدا به این افراد اعطا کرده بود، تشریفاتی بوده‌اند.

تأثیر اشراف پارسی بر بحران‌های جانشینی تا عصر داریوش دوم

اولین حضور اشراف در روی کار آمدن شاهان را در عصر کوروش هخامنشی می‌توان دید. اشراف پارسی که با حمایت اولیه خود و فرستادن نیرو به سپاه کوروش اولین قدم را در پیروزی‌های بعدی کوروش برداشتند. علاوه بر اشراف پارسی حضور بزرگان مادی مانند هارپاگ که خواهان تغییر حکومت بودند، نقشی مهم در پیروزی کوروش بر آستیاگ داشت. پس از کوروش، قانون رسمی درباره نحوه جانشینی شاهان وجود نداشت. جانشین کوروش پسر بزرگترش کمبوجیه شد و فرزند کوچکتر بردیا که در زمان پادشاهی پدر به دنیا آمده بود به عنوان ولیعهدی منصوب نشد. بعد از توطئه هفت‌تن و روی کار آمدن داریوش، سلطنت از فرزندان کوروش گرفته شده و به دست فرزندان داریوش افتاد. گرچه داریوش با دختران کوروش ازدواج کرد تا به مشروعیت خود برای سلطنت بیافزاید. مهم‌ترین نکته در به پادشاهی رسیدن داریوش، نقش و تأثیر بزرگان پارسی در این واقعه است. هنگامی که داریوش خشایارشا را به عنوان ولیعهد خود انتخاب نمود، توجه او تنها به شورای بزرگان و ارتباط خونی او با کوروش بود. ولی در واقع خشایارشا تنها پسر داریوش از دختران کوروش نبود و فرزندان آرتیستونه، دختر دیگر کوروش نیز همانند خشایارشا سزاوار مقام ولیعهدی بودند. در واقع انتخاب خشایارشا در میان دیگر نوادگان

کوروش مبتنی بر تصمیم شخصی داریوش بود و جد مادری عامل اصلی برای انتخاب جانشین نبوده است. گرچه این تصمیم به صورت مستقیم و غیرمستقیم تحت تاثیر سخن بزرگان بود (ویدن گرن، ۱۳۹۰: ۱۴۷). از سوی دیگر، داریوش تمایل زیادی به انتخاب پسر بزرگ تر خود نداشته زیرا مادر آرتاباز دختر گوبریاس بود. گوبریاس یکی از هفت تن و همکار داریوش در توطئه علیه بردیا بود که از اشراف بانفوذ و قدرتمند پارسی محسوب می شد. داریوش از این موضوع واهمه داشت که با انتخاب آرتاباز به عنوان جانشین، نفوذ و قدرت خاندان گوبریاس بیشتر شود و نفوذ و تسلط خاندان هخامنشی بر تاج و تخت سلطنت کاهش یابد. داریوش که خواهان کنترل قدرت بزرگان پارسی بود، خشایارشا را به جای آرتاباز برگزید (کورت، ۱۳۸۷: ۹۳).

طبق منابع یونانی، خشایارشا در نتیجه توطئه ای به قتل رسید و اردشیر اول، پسر او به شاهی رسید. «ارتبان» پسر «آرتاسیر» از نزدیکان خشایارشا بود و نفوذ بسیاری در دربار داشت. طبق نوشته های کتزیاس، او به همراه «اسپمهر» خواجه توطئه قتل شاه را کشید و به گونه ای آن را طراحی کردند که اردشیر به برادر خود «داریوش» بدگمان شود و او را به اتهام قتل پدر، به مرگ محکوم کرد. بعد از به پادشاهی رسیدن اردشیر اول، ارتبان علیه او نیز دسیسه کرد و «مگابیز» پسر «زوپیروس» و داماد خشایارشا در این توطئه همراه او شد. زیرا شاه در برابر خیانت دختر خود به مگابیز واکنشی نشان نداده بود و مگابیز از شاه ناراضی و خشمگین بود. ولی در نهایت مگابیز نقشه ارتبان را به گوش اردشیر رساند و ارتبان به دستور شاه کشته شد. شاه که متوجه شده بود که به دلیل نقشه های ارتبان و اسپمهر، برادر خود را بی گناه به قتل رسانده است، خواجه شریک جرم را نیز به سزای

اعمال خود رساند. پس از مرگ ارتبان، بین ایرانیانی که با او متحد شده بودند و دیگر مدعیان جنگی رخ داد که طی آن سه پسر ارتبان کشته شدند و مگابیز به شدت زخمی شد (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۲۵-۲۲۲).

ارتبان در نوشته‌های دیودور به عنوان محافظ شخصی شاه و اهل هیرکانی معرفی شده است که تاثیر زیادی بر روی شاه داشته و به سلطنت نیز چشم داشته است. او نقشه قتل شاه را با «میتريداتس» خواجه که از اقوام او بود، در میان گذاشت. ارتبان توسط میتريداتس شبانه وارد کاخ شده و خشیارشا را در خواب به قتل می‌رساند. سپس به نزد اردشیر پسر شاه رفته و قتل را گردن داریوش برادر او می‌اندازد و باعث مرگ او می‌شود. بعد از آغاز پادشاهی اردشیر، ارتبان که به تخت سلطنت چشم داشته علیه او توطئه می‌چیند و به همراهی پسرانش، شاه را مجروح می‌کند ولی اردشیر او را به قتل می‌رساند (Diodorus Siculus, ۱۹۸۹, ۱۱: ۶۹). در روایتی که «آفریکانوس» از این واقعه دارد، ارتبان را به عنوان شاه ششم (از بیست و هفتمین سلسله در مصر) معرفی می‌کند و معتقد است که هفت‌ماه پادشاهی کرده است. اگر ما این اطلاعات را بپذیریم، اولین بار است که شاهی غیر از خاندان هخامنشی بر تخت نشسته است که به نوعی تقابل اشراف با شاهان را نشان می‌دهد. با این حال، دیگر منابع به این موضوع اشاره‌ای نداشته‌اند و طبق اسناد بابلی و مصری اردشیر اول بلافاصله بعد از پدر به شاهی رسیده است، بنابراین نمی‌توان به قطعیت درباره پادشاهی ارتبان سخن گفت (بریان، ۱۳۸۷: ۸۹۰).

پادشاهی اردشیر اول با مرگ پدر و با توطئه ارتبان آغاز می‌شود به نحوی که می‌توان پادشاهی اردشیر را مدیون ارتبان دانست. بعد از مرگ اردشیر اول در سال ۴۲۴ ق.م، بار

دیگر آشوب و هرج و مرجی بر سر جانشینی او به وجود می‌آید. تنها فرزند او و ملکه با نام «خشایارشا دوم» به حکومت می‌رسد ولی دوران او کوتاه است زیرا بار دیگر اشراف و نجبا به دلیل نارضایتی از شاه، او را برکنار می‌کنند. دوران حکومت او تنها ۴۵ روز بود و «سغدیان» پسر دیگر اردشیر از یکی از معشوقه‌هایش، با کمک خواجه «فرناکی» و پسرخاله شاه به نام «منوستانس» (پسر آرتاریوس ساتراپ بابل) شاه را به قتل می‌رساند و خود به حکومت می‌رسد. در این میان «باگورادوس» که با نفوذترین فرد در دربار اردشیر اول بود، بدن اردشیر و پسرش را در قبری در کنار خشایارشا دفن می‌کند. ولی شاه جدید از این عمل او خشمگین شده و چون باگورادوس بدون اجازه او آنان را دفن کرده بود، سنگسار می‌شود (اومستد، ۱۳۵۷: ۴۸۱. داندامایف، ۱۳۸۱: ۳۰۸-۳۰۷. دیاکنف، ۱۳۴۶: ۱۴۸).

در اقدامی دیگر، سغدیان برادر خود «اوخوس» را به دربار احضار می‌کند ولی اوخوس که از نیت او آگاه بوده از فرمان شاه سرپیچی می‌کند و با سپاهی راهی مقرر شاهی می‌شود. در این میان «ارباری» فرمانده سواره نظام سغدیان به او پشت کرده و به نیروهای اوخوس می‌پیوندد. همچنین «آرخانس» ساتراپ مصر، «آرتوخار» خواجه از ارمنستان به نیروهای اوخوس پیوسته و او را علی‌رغم میل خود به مقام شاهی می‌رسانند. به این ترتیب اوخوس که نام «داریوش دوم» را برای خود برگزید پادشاهی خود را آغاز می‌کند (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۳۱-۲۳۲). این روایت کتزیاس از نحوه شورش سغدیان و به پادشاهی رسیدن داریوش دوم نشان می‌دهد که آنان با حمایت بزرگان به شاهی رسیده است. در آشوب‌های بعد از مرگ اردشیر اول و قتل شاهان توسط برادران، حضور بزرگان

درباری و خواجه‌ها اهمیت ویژه‌ای دارد. در واقع در این قسمت از تاریخ هخامنشیان، شاهان هخامنشی به گونه‌ای تحت‌تاثیر قدرت اشراف و بزرگان قرار گرفتند که مرگ و زندگی آنان تا حدودی در دست آنان قرار داشت. با اینکه برخی مانند ارتبان سعی داشتند تاج‌وتخت سلطنت را به دست گیرند، ولی در این برحه قدرت در دست خاندان هخامنشی باقی ماند و بزرگان نیز به حمایت از شاهزادگان مختلف اکتفا می‌کردند و بنا بر سود و منفعت خود طرف یکی از آنان را می‌گرفتند.

موقعیت ارتباطی و اهمیت اشراف در دوره حکومت هر پادشاه هخامنشی تغییرپذیر بوده، به طوری که با توجه به قدرت و تاثیر بزرگان مورد احترام قرار می‌گرفتند. البته اگر احساس می‌کردند که قدرت و کنترل خود را به دست آن‌ها واگذار نموده‌اند، تلاش می‌کردند که نفوذ آنان را محدود کنند. این امر اکثرا با واکنش مختلف اشراف مواجه می‌شد. آن‌ها گاهی از طریق توطئه‌ها و تغییر موقعیت شاهان، حتی به قتل آنان، نارضایتی خود را اعلام می‌کردند و در برخی موارد به صورت علنی شورش می‌کردند. پادشاهان قدرتمند سعی می‌کردند تا از اشراف فاصله‌ای ایمن ایجاد کنند. به عنوان مثال کوروش که حکومتش تازه و نوپا بود، نیازمند حمایت بزرگان بود تا به اهداف خود دست یابد. بنابراین طبقه بزرگان در عهد او از مقام و شرایط خوبی برخوردار بودند. این موضوع در عهد کمبوجیه و بردیا تغییر کرد؛ زیرا شاهان از قدرت روزافزون نجبا در هراس بودند و خواهان تحکیم قدرت خود بدون تهدید عوامل دیگر بودند. بنابراین روابط میان پادشاه با اشراف و تلاش آنان برای محدود کردن قدرت آنان موجب شد که کودتایی توسط اشراف صورت گیرد که نتیجه آن آغاز پادشاهی داریوش اول بود. داریوش که خود از

دل این کودتا برآمده بود از خطری که می‌توانست دیگر اشراف برای او ایجاد کنند آگاه بود. به این منظور در ابتدای حکومت به همدستان خود امتیازاتی داد اما پس از مدتی سعی نمود تا اندازه‌ای فاصله خود را با آنان حفظ کند و از زیر سایه آنان بیرون آید. شاید مهم‌ترین شورش اشراف بعد از کودتای هفت‌تن، اعتراض «ایتتفرنس» بود که به سرعت توسط داریوش خاموش شد. داستانی که هردوت از قضیه بارعام نیافتن ایتتفرنس روایت نمود به این نکته اشاره دارد که داریوش به شدت از طرف بزرگان احساس خطر نموده و آن‌ها نیز با احساس حذف شدن توسط داریوش مواجه شدند. البته داریوش تلاشی برای حذف کامل طبقه بزرگان نداشت و تا اندازه‌ای آنان را گرامی می‌داشت. از همین رو امتیازات طایفه‌ای اشراف را که در عهد کمبوجیه و بردیا لغو شده به آن‌ها بازگرداند.

هنگامی که شورش‌های داخلی که در اوایل سلطنت داریوش رخ داده بود، ساتراپ سارد «اورویتس» از کمک کردن به داریوش خودداری نمود. وی که زمان کوروش به این مقام دست یافته بود، در زمان بیماری کمبوجیه توانست پولوکراتس ساموسی را که قصد تسلط بر دریاها را داشت به قتل برساند. پس از مرگ کمبوجیه و آغاز حکومت بردیا، اورویتس در سارد باقی مانده و به پارسیانی که در این زمان توسط پادشاه برکنار شده بود کمکی نکرد و از این طریق اوضاع را به آشوب کشاند. او «میترباتس» فرماندار داسکلیون را که قبلاً به او اهانت کرده بود و پسرش «کراناسپ» را که از بزرگان پارسی بود را به قتل رساند. هنگامی که داریوش دستوراتی را از طریق نامه سلطنتی به او ابلاغ کرد که موجب ناخوشنودی اورویتس شد و از همین رو دستور داد تا پیک را در مسیر بازگشت کشتند. هنگامی که داریوش تازه به حکومت رسیده بود به دلیل قتل میترباتس و جنایات دیگری

که مرتکب شده بود، تصمیم به مجازات اورویتس گرفت. داریوش از پارسیان برای این کار یاری خواست که سی تن داوطلب شدند. در نهایت «باگیوس» از طرف داریوش مامور شد که اورویتس را به قتل برساند و به این ترتیب انتقام مرگ پارسیانی که توسط اورویتس کشته شده بودند، گرفت (هردوت، ۱۳۸۹: ۴۱۶-۴۱۳).

بعد از پایان شورش در نواحی مختلف در سال‌های نخستین حکومت داریوش، شورشی در مصر رخ داد. این قیام در زمان بازگشت کمبوجیه از حبشه رخ داد به صورتی که حادثه کم‌اهمیتی بود که هردوت نیز آن را گزارش نکرد اما یونگ معتقد است که این قیام مربوط به مردم مصر نبوده بلکه عامل اصلی آن «آریاندس» ساتراپ مصر و لیبی بوده است (داندامایف به نقل از یونگ، ۱۳۸۱: ۱۸۴). هردوت آریاندس را سردار کمبوجیه معرفی می‌کند که بعدها قصد رقابت با داریوش را داشت و به همین خاطر جان خود را از دست داد. هرچند در واقعیت این داستان تردیدهایی وجود دارد زیرا هردوت خود اعلام می‌کند که در زمان حضور خود در مصر، هنوز سکه‌های آریاندس رایج بوده است بنابراین دلیل شورش آریاندس دلیل دیگری می‌تواند داشته باشد. برخی بر این گمان هستند که آریاندس برای اینکه بتواند خراج را بر اساس نقره وزن شده بپردازد در عیار آن تغییراتی به وجود آورد. بر اساس روایت پولینیوس، مصری‌ها که از خراج سنگین ناراضی بودند علیه آریاندس و قضاوت او شورش نمودند. از این رو داریوش در تابستان سال ۵۱۸ ق.م به مصر رفته و همزمان گاو مقدس مصری‌ها «آپیس» مرد و داریوش برای یافتن گاو مقدس دیگری به مصریان کمک مالی کرد. شورشیان که بزرگ منشی داریوش را دیده بودند دست از شورش برداشتند و آریاندس را در مقام خود نگاه داشت. بنابراین

ستمگری آریاندس در مصر موجب مرگ او نشده بود(داندامايف، ۱۳۸۱: ۱۸۵، هردوت، ۱۳۸۹: ۵۲۲. بریان، ۱۳۸۷: ۶۴۰).

نتیجه‌گیری

قبایل پارسی که از عهد ایلامیان در میدان جنگ حضور داشتند، پس از افول حکومت ایلام توانستند خود را از زیر سایه آنان خارج کنند. این قبایل پارسی که اساس حکومت هخامنشیان را تشکیل می‌دادند، توسط روسای قبایل خود مدیریت و اداره می‌شدند. حضور این اشراف تنها محدود به ایالات مختلف نبود بلکه آنان حضور پررنگ‌تری در ساختار سیاست هخامنشیان داشتند و رد پای نجبای این عصر از ابتدای حکومت هخامنشیان در حوزه سیاست وجود داشته است. حمایت روسای قبایل پارسی و اشراف مادی از کوروش برای مقابله با پادشاه ماد نمونه بارز آن است. اما اوج نفوذ بزرگان در امور سیاست در عصر کمبوجیه و داریوش اول بود؛ زمانی که کمبوجیه در تلاش بود که از نفوذ و قدرت اشراف درباری بکاهد، کودتای داریوش و شش تن از همکارانش عصری جدید در تاریخ هخامنشیان به وجود آورد که حکومت را از دست فرزندان کوروش خارج کرد و پادشاهی را در اختیار داریوش قرار داد. پس از این کودتا داریوش ضمن حفظ اقتدار و امتیازات اشراف سعی در حفظ و تمرکز قدرت خود و جایگاه شاهی داشت که با واکنش برخی از بزرگان به صورت شورش مواجه شد. با وجود محدود کردن نفوذ آنان در دوره‌های بعد، همچنان حضور بزرگان را در عرصه‌های مختلف سیاست می‌بینیم.

از سوی دیگر وقایع پس از پادشاهی داریوش اول، فراز و فرودهایی را در روابط میان شاه و اشراف به وجود آورد، به عبارت دیگر قدرت آنان ارتباط مستقیم با میزان اقتدار شخص شاه داشت. هرگاه شاهی دچار آشوب‌های داخلی و ضعف‌های حکومتی می‌شد، نفوذ نجبا در امور مختلف نیز افزایش می‌یافت. پس از داریوش اول، ضعف‌های داخلی موجب افزایش تقابل میان شاهان و بزرگان شد؛ به نحوی که برخی از آنان که عموماً در مقام خشرپاون بودند شجاعت شورش و قیام علیه شاهان را پیدا می‌کردند. این تقابل و برخورد میان شاهان و بزرگان موجب آشوب و مشکلات داخلی بسیاری بعد از پادشاهی داریوش اول هخامنشی شد. نقشی که اشراف در حوزه سیاست در حکومت هخامنشی ایفا کردند، غیرقابل انکار است. حضور این افراد به گونه‌ای تاثیرگذار بود که حتی توان کودتا و تغییر شاهان و خاندان آنان را نیز داشتند. لازم به ذکر است حضور این افراد در کنار شاهان و وفاداران درباری، تاثیری مثبت در جهت شکل‌گیری و ثبات قدرت هخامنشیان داشتند و متضمن بقای حکومت آنان نیز شدند.

منابع و ماخذ

- آیسنخولوس، ایرانیان، ترجمه کامیاب خلیلی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۵۶.
- استرابو، سرزمین‌های زیرفرمان هخامنشی، ترجمه همایون صنعتی زاده، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۸۲.
- اومستد، آلبرت، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.
- بروسیوس، ماریا، ایران باستان، ترجمه عیسی عبدی، نشر ماهی، تهران، ۱۳۹۵.
- بریان، پیر، امپراطوری هخامنشی، ترجمه ناهید فروغان، نشر ماهی، تهران، ۱۳۸۷.
- داندامایف، محمد، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ترجمه خشایار بهاری، کارنگ، تهران، الف، ۱۳۸۱.
- داندامایف، محمد، ایران در زمان نخستین شاهان هخامنشی، ترجمه روحی ارباب، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ب، ۱۳۹۵.
- دیکنف، میخائیل میخائیلوویچ، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۶.
- شارپ، رلف نارمن، فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی، موسسه فرهنگی و انتشاراتی پازینه، تهران، ۱۳۸۴.
- کتزیاس، پرسیکا داستان‌های مشرق زمین، لوید لولین جونز. جیمز رابسون، ترجمه فریدون مجلسی، انتشارات تهران، تهران، ۱۳۹۰.
- کنت، رونالد، فارسی باستان، دستور زبان، متون، واژه‌نامه. نشر علمی، تهران، ۱۳۹۵.
- کورت، آملی، هخامنشیان، توجمه مرتضی ثاقب فر، نشر ققنوس، تهران، ۱۳۸۷.
- گریشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معین، نشر علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
- گزنفون، کوروش‌نامه، ترجمه رضا مشایخی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۶.

لولین جونز، لوید، شاه و دربار در ایران باستان، ترجمه فریدون مجلسی، نشر نیلوفر، تهران، ۱۳۹۴.
ویدن گرن، گئو، فئودالیزم در ایران باستان، ترجمه هوشنگ صادقی، کتاب آمه، تهران، ۱۳۹۰.
ویسهوفر، یوزف، قیام گئوماته و آغاز پادشاهی داریوش اول، ترجمه هوشنگ صادقی، کتاب آمه،
تهران، ب، ۱۳۸۹.

هردوت، تاریخ هردوت، ترجمه مرتضی ثاقب فر، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۹.
هیئتس، والتر، داریوش و ایرانیان، ترجمه پرویز رجبی، نشر ماهی، تهران، ۱۳۸۷.
یونگ، پیتر یولیوس، پادشاه پارسی داریوش یکم، ترجمه داوود منشی زاده، نشر ثالث، تهران، ۱۳۸۵.

Diodorus Siculus, Library, C.H. Oldfather, Harvard University Press, ۱۹۸۹.

The Influence of Persian Nobles and Aristocrats on the Political Affairs of the Achaemenid Empire until the Reign of Darius II

Mona Mohseni Moghadam¹

Abstract

The Achaemenid dynasty was one of the greatest empires in ancient eras, governing based on a monarchy around the king. Despite the presence of powerful rulers such as Cyrus and Darius, this dynasty was influenced by various factors that played a decisive role in different affairs, including politics. One of these factors was the aristocratic class, also known as the nobles and high-born individuals. The current study examines the role of this class in the political developments of the Achaemenid Empire and its impact II's reign. This research employs a library-based until the end of Darius method and a descriptive-analytical approach based on primary sources and recent studies, aiming to answer this question and further identify this class in that era. The findings indicate that Persian nobles had a decisive role in politics. From the beginning of the Achaemenid dynasty, they played a determining role in various political and governmental affairs, such as the selection of kings and their successors, their overthrow, participation in councils, and even revolts against the central authority. By supporting members of the Achaemenid royal family, they had considerable influence during different rulers' reigns, so Darius I's coup would not have been possible without the support and presence of the seven noblemen. Although some rulers, such as Cambyses, sought to reduce their influence and power, they encountered resistance and opposition from the nobles.

Keywords: Achaemenids, Nobles, Aristocrats, Persians, Political affairs

¹ M.A. in Ancient History of Iran, Shahid Bahonar University of Kerman .
monamohsenimoghadam@gmail.com